

تحلیل واژه شناختی "Critic". نقد و گروه واژگان مرتبط

سید عبد الهادی دانشپور

عضو هیئت علمی دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه علم و صنعت ایران

daneshpour@iust.ac.ir

ایمان رئیسی

عضو هیئت علمی دانشکده معماری و عمران دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین

imanraeisi@gmail.com

چکیده

این تحقیق با استفاده از روش تطبیقی انجام شده است. ابتدا معنا و تعریف واژه‌ی Critic را، با استفاده از ۴ فرهنگ لغات انگلیسی شناخته شده (وبستر^۱، آکسفورد^۲، لانگ من^۳ و امریکن هریتیج^۴) استخراج نموده و ضمن مقایسه‌ی معانی با هم، واژگان مترادف مورد استفاده در هر فرهنگ به دست آمده است. سپس با توجه به میزان فراوانی هر واژه، پنج واژه‌ی analyse, assess, appraise, evaluate, judge از میان واژگان انتخاب شده و تعریف و معنای آن‌ها هم با استفاده از فرهنگ لغات مورد نظر استخراج و تحلیل شده است.

سپس معنای واژگان را در فرهنگ‌های انگلیسی-فارسی (فرهنگ معاصر انگلیسی-فارسی، باطنی و همکاران^۵ و فرهنگ پیشرو آریانپور^۶) جستجو نموده و رابطه‌ی معنایی واژگان در انگلیسی و فارسی تحلیل شده است. سرانجام با جستجوی معنای واژگان در فرهنگ‌های فارسی (لغت نامه‌ی دهخدا^۷ و فرهنگ فارسی امروز^۸) رابطه‌ی واژگان انگلیسی با واژگان فارسی دقیق شده و حوزه‌ی کاربردی هر یک تعریف شده است.

در خاتمه ضمن تحلیل معنای واژگان مورد نظر، دیاگرام سطح بندی واژگان مرتبط با نقد نیز ارائه شده است.

واژگان کلیدی

Critic، نقد، داوری، ارزیابی، ایراد گیری، تحلیل.

مقدمه

یکی از مهمترین دستاوردهای مدرنیته، گسترش روحیه پرسش‌گری و نقادی در جامعه است. به گونه‌ای که امروزه میزان توسعه هر فرهنگ، با میزان نقدپذیری آن فرهنگ سنجیده می‌شود. با این فرض، نقد یکی از مهمترین ابزارهای توسعه در جامعه است و از آنجا که جایگاه نقد در جامعه هنری امروز ایران، کاملاً روشن و مشخص نیست، و به همراه نقد، واژگان متفاوتی مانند بررسی، تحلیل، تفسیر، ارزیابی، سنجش، داوری، تأویل و... به کار می‌رود، موضوع این تحقیق، تحلیل واژه شناختی Critic، نقد و گروه واژگان مرتبط می‌باشد. نقد کاربرد وسیعی در هنر و علوم اجتماعی بطور عام و در معماری و شهرسازی به طور خاص دارد و در حوزه ادبیات تخصصی مقوله نقد و نقادی بسیار شناخته شده است.

واژه نقد معادل واژه Critic معنا شده است، این در حالی است که واژگانی نظیر ارزیابی و قضاوت هم در حوزه Critic قرار می‌گیرند. ضمناً بسیار دیده شده است که در اظهارات شفاهی و منابع نوشتاری، از این واژگان بدون آگاهی از اشتراکات مفهومی و وجوه افتراق معنایی آن‌ها استفاده می‌شود. از این رو شفاف نمودن تعاریف و محدوده‌های معنایی هر یک از این واژگان، هدف اصلی مقاله حاضر است.^۹ پرسش‌های مطرح شده در این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. آیا واژه نقد معادل مناسبی برای واژه Critic است؟
۲. تعریف واژه Critic و واژگان مترادف آن چیست؟
۳. مهمترین ویژگی‌های قابل دریافت از واژه Critic کدامند؟

۴. معادل فارسی واژه Critic و هر یک از واژگان مترادف آن کدام است؟

۵. تعریف فارسی واژگان مورد نظر چیست؟

۶. در بین واژگان فارسی، کدام واژه نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین معادل برای واژه Critic شناخته می‌شود؟

۷. چگونه می‌توان واژگان مرتبط با واژه Critic را سطح بندی نمود؟

روش بررسی

در این مقاله با استفاده از روش تحلیل محتوی، مراحل زیر انجام خواهد شد: (دانشپور، ۱۳۸۴: ۴۲)

۱. بررسی تعاریف واژه Critic و یافتن ویژگی‌های برشمرده شده در این تعاریف از واژه‌نامه‌های انگلیسی به انگلیسی.

۲. ارائه واژگان انگلیسی مترادف با واژه Critic.

۳. جستجوی و ارائه واژگان فارسی مترادف با واژه Critic.

۴. تحلیل و سطح بندی واژگان انگلیسی و فارسی مرتبط و نتیجه‌گیری.

بدنه

نقد به مفهوم بسیار کلی آن، نوعی فعالیت انسانی است که قلمروی بسیار گسترده دارد. موضوع نقد کلیه کارهایی است که انسان‌ها انجام می‌دهند یا کلیه چیزهایی است که می‌سازند. نقد جزء لاینفک همه فرهنگ‌های بشری است. برخی از مهمترین موضوعاتی که نقد با آن‌ها سر و کار دارد عبارتند از: ابزار (ساخته‌های دست بشر که هر یک کاربرد خاصی دارد)، اعمال (کارهایی که از منظری اخلاقی قضاوت می‌شوند)، قضایا (اظهار نظرهایی درباره‌ی صحت و درستی چیزی)، و اجرای حرکات ورزشی

فرهنگ لانگ من

۱. فردی که حرفه‌اش داوری در مورد کیفیت‌های خوب یا بد یک اثر هنری، موسیقی، فیلم و... است.

۲. فردی که از یک شخص یا سازمان یا ایده‌ای ایراد می‌گیرد.

۳. بیان مخالفت و نارضایتی از شخص یا چیزی یا صحبت درباره ایرادهای آن (لانگ من، ۲۰۰۶: ۱۸۱)

از منظر فرهنگ لانگ من، Critic با داوری معادل است و این واژه بیشتر بار معنایی منفی به همراه دارد. بدین معنی که در یک اثر هنری باید به دنبال ایرادات و نقاط ضعف آن باشیم.

فرهنگ امریکن هریتیج

۱. شخصی که آثار هنری را تحلیل، تفسیر یا ارزشیابی می‌کند.

۲. عیب جویی (امریکن هریتیج، ۲۰۰۱: ۲۰۹)

از منظر فرهنگ امریکن هریتیج، Critic واژه‌ای چند بعدی است که بر حوزه‌های متفاوتی چون تحلیل، تفسیر، ارزیابی و ایرادگیری دلالت دارد. بنابراین می‌توان گفت که این فرهنگ گسترده‌ترین محدوده را برای واژه Critic تعریف نموده است.

با توجه به تعاریف ارائه شده از واژه Critic، می‌توان گفت که داوری و ارزش‌یابی وجه مشخصه هر چهار تعریف بوده است و در سه تعریف بر یافتن جنبه‌های منفی و ایرادات توسط Critic تأکید شده است.

در مجموع در این چهار فرهنگ لغات، کلمات زیر به صورت مترادف با واژه Critic به کار رفته‌اند:

1_analyse 2_appraise 3_assess 4_censure
5_evaluate 6_express 7_fault_finding
8_interpret 9_Judge 10_review

یا آثار هنری که در آن‌ها مهارت‌های معمولی مانند بالانس زدن، دویدن، آواز خواندن و داستان تعریف کردن به مراتب پیچیده‌تر از وسائلی هستند که ما در زندگی روزمره از آن‌ها استفاده می‌کنیم.

اما موضوع نقد به معنای خاص و معمولش، عمدتاً بازنمایی‌های هنری است. هستند کسانی که به نقد کار رستوران یا کیفیت شراب می‌پردازند، اما ما معمولاً منتقد را فردی می‌دانیم که درباره‌ی جنبه بازنمایی آثار هنری اظهار نظر می‌کند" (گات، ۱۳۸۴: ۲۲۹).

با این مقدمه به تحلیل واژه Critic با استفاده از فرهنگ لغات منتخب می‌پردازیم:

فرهنگ وبستر

۱. فردی که نظر منطقی و معقولی را در هر موردی بیان می‌کند. (در مورد یک اثر هنری) که شامل داوری ارزش آن، صداقت یا عدالت می‌باشد.

۲. کسی که با داوری خشن یا عیب‌جویانه محکوم می‌کند. (وبستر، ۱۹۸۱: ۵۳۸)

از منظر فرهنگ وبستر، Critic معادل اظهار نظر منطقی یا داوری در مورد یک اثر هنری است.

فرهنگ آکسفورد

۱_ فردی که محکوم می‌کند؛ فردی که ارزش یک اثر هنری یا ادبی را بررسی می‌کند یا داوری می‌کند.

۲_ عیب جویی، ایرادگیری (آکسفورد، ۱۹۸۹: ۱۷۲)

از منظر فرهنگ آکسفورد، Critic با ارزش‌یابی یا داوری یک اثر هنری معادل است. که با توجه به تعریف دوم، می‌توان بار منفی موجود در این واژه را مشاهده نمود. بدین معنی که از این منظر، در بطن معنای واژه Critic، مفهوم عیب جویی و ایرادگیری نهفته است.

۳. تصمیم‌گیری در مورد نتیجه یک مسابقه.
۴. ابراز عقیده در مورد فردی، بویژه با بی‌انصافی یا نقادانه.
۵. تصمیم‌گیری در دادگاه، در مورد فردی که مرتکب جنایت شده است. (لانگ من، ۲۰۰۶: ۴۲۷)
- از منظر فرهنگ لانگ من، این واژه سطح مشترک معنایی اندکی با واژه Critic دارد.

فرهنگ امریکن هریتیج

۱. ابراز عقیده کردن.
۲. معین کردن یا اعلام کردن پس از تبادل نظر.
۳. شنیدن و تصمیم گرفتن در یک دادگاه قانونی.
۴. به طور غیر رسمی فکر کردن؛ حدس زدن (امریکن هریتیج، ۲۰۰۱: ۴۶۲)
- از منظر فرهنگ امریکن هریتیج، این واژه سطح مشترک معنایی با واژه Critic ندارد.
- در مجموع از چهار تعریف ارائه شده از واژه Judge می‌توان نتیجه گرفت که این واژه در سطح پایینی از رابطه معنایی با واژه Critic قرار می‌گیرد.

analyse

فرهنگ وبستر

۱. تحقیق کردن در مورد محتویات چیزی یا جدا کردن اجزای تشکیل دهنده آن.
۲. وزن کردن یا مطالعه عناصر یا عوامل چیزی (وبستر، ۱۹۸۱: ۷۷)

فرهنگ آکسفورد

- مطالعه جزئیات؛ تحقیق کردن در مورد عناصر یا ساختار چیزی. (آکسفورد، ۱۹۸۹: ۲۳)

که از این میان، واژگانی را که دارای فراوانی بیشتری بوده اند انتخاب کرده و در این تحلیل از آن‌ها استفاده شده است. این واژگان به ترتیب فراوانی عبارتند از:

1_judge 2_analyse 3_evaluate 4_assess
5_Appraise

که به جستجوی معنای آن‌ها در فرهنگ‌های مورد نظر می‌پردازیم:

Judge

فرهنگ وبستر

۱. ارائه عقیده‌ای به صورت قدرتمند.
۲. شنیدن و تأثیر گذاشتن یا تصمیم‌گیری در شرایط خاص (وبستر، ۱۹۸۱: ۱۲۲۳)
- از منظر فرهنگ وبستر، واژه Judge دارای سطح مشترک معنایی با واژه Critic نمی‌باشد.

فرهنگ آکسفورد

۱. مقامی که برای محاکمه دلایل در دادگاه عادل تعیین شده است.
۲. محاکمه در دادگاه عدالت (آکسفورد، ۱۹۸۹: ۳۹۸)
- از منظر فرهنگ آکسفورد، این واژه سطح مشترک معنایی اندکی با واژه Critic دارد. هنگامی که مراد از این واژه، قضاوت و داوری باشد، با یکی از معانی واژه Critic هم معنی است.

فرهنگ لانگ من

۱. ابراز عقیده درباره فردی یا چیزی پس از تفکر با دقت در مورد همه اطلاعاتی که شما درباره موضوع می‌دانید.
۲. عادت گفتنی که بر اساس جستجویی در مورد چیزی که دیده‌اید یا شنیده‌اید یا آموخته‌اید، انجام شود.

فرهنگ لانگ من

۱. مطالعه یا تفکر با دقت در مورد چیزی، جهت شناخت آن.
۲. مطالعه یک ماده برای آگاهی از مواد تشکیل دهنده آن.
۳. مطالعه ذهنی یا احساسی فردی به وسیله تحلیل روانشناسانه (لانگ من، ۲۰۰۶: ۲۴)

فرهنگ امریکن هریتیج

۱. تجزیه یک کل به اجزای تشکیل دهنده جهت مطالعه.
 ۲. بیانیه نتایج یک تجزیه یا مطالعه. (امریکن هریتیج، ۲۰۰۱: ۳۰)
- با توجه به تعاریف ارائه شده، می‌توان گفت که هر چهار فرهنگ در مورد معنای واژه analyse اتفاق نظر دارند.

هنگامی که یک کل را تجزیه کرده و به مطالعه اجزای آن پردازیم، به نوعی می‌توان گفت که در سطحی از معماری واژه Critic قرار گرفته ایم.

evaluate

فرهنگ وبستر

۱. به طور رسمی و صریح ارزش عددی چیزی را اعلام کردن.
۲. برآورد کردن یا تعیین کردن ارزش پولی چیزی.
۳. بررسی کردن یا قضاوت کردن در مورد ارزش، کیفیت، معنی، مقدار، درجه یا حالت چیزی (وبستر، ۱۹۸۱: ۷۸۶)

از این منظر، واژه Evaluate هنگامی که به قضاوت یا تعیین ارزش چیزی دلالت کند، با واژه Critic اشتراک معنایی دارد.

فرهنگ آکسفورد

۱. یافتن یا بیان کردن، مقدار چیزی؛
 ۲. ارزیابی کردن
 ۳. ارزشیابی کردن (آکسفورد، ۱۹۸۹: ۲۵۲)
- از منظر فرهنگ آکسفورد، این واژه سطح مشترک معنایی اندکی با واژه Critic دارد.

فرهنگ لانگ من

۱. قضاوت در مورد خوبی، فایده یا موفقیت چیزی.
 ۲. ارزشیابی کردن (لانگ من، ۲۰۰۶: ۲۹۵)
- از منظر فرهنگ لانگ من، معنای این واژه با یکی از معانی اصلی واژه Critic معادل است و می‌توان گفت سطح بالایی از اشتراک معنایی بین این دو واژه برقرار است.

فرهنگ امریکن هریتیج

۱. یافتن یا تثبیت کردن ارزش چیزی. (امریکن هریتیج، ۲۰۰۱: ۲۹۷)
- بنابراین، واژه Evaluate در سطح نسبتاً کمی با واژه Critic اشتراک معنایی دارد. هنگامی که مراد از Critic، تعیین خوبی یا بدی یک اثر و ارزشیابی آن باشد، می‌توان گفت که با Evaluate هم معنی است.

assess

فرهنگ وبستر

۱. مشخص کردن نرخ یا مقدار چیزی (مانند مالیات، قیمت یا زیبایی)
۲. ارزش‌گذاری رسمی چیزی یا برآورد کردن آن.
۳. تحلیل نقادانه و قضاوت مشخص (مشخص کردن اهمیت، اندازه و ارزش چیزی) (وبستر، ۱۹۸۱: ۱۳۱)

appraise

فرهنگ وبستر

۱. تعیین ارزش چیزی
۲. قضاوت و تحلیل ارزش، معنی یا مقام چیزی. (وبستر، ۱۹۸۱: ۱۰۵)

فرهنگ آکسفورد

۱. بیان مقدار ارزش چیزی؛ تثبیت کردن قیمت رسمی چیزی. (آکسفورد، ۱۹۸۹: ۳۱)

فرهنگ لانگ من

۱. قضاوت رسمی در مورد موفقیت، تأثیر یا ارزش چیزی.
- نگاه به فردی یا چیزی با دقت، جهت اظهار عقیده در مورد آن. (لانگ من، ۲۰۰۶: ۳۲)

فرهنگ امریکن هریتیج

۱. ارزشیابی کردن، به طور رسمی. (امریکن هریتیج، ۲۰۰۱: ۴۲)

با توجه به تعاریف ارائه شده، واژه Appraise در سطح پایینی با واژه Critic اشتراک معنایی دارد و بیشتر با واژه Evaluate مترادف است.

پس از جستجوی معنای واژگان مرتبط با واژه Critic و مشخص شدن سطح اشتراک معنایی آنها، اکنون به مطالعه واژگان منتخب در فرهنگ لغات انگلیسی-فارسی می‌پردازیم.

فرهنگ پیشرو آریانپور

critic

۱. منتقد، نقاد، سره شناس، سخن‌سنج، هنرسنج، به‌گزین، سنجش‌گر، نکته‌گیر.
۲. نکوهش‌گر، عیب‌جو، معاند، خرده‌گیر.

از منظر فرهنگ وبستر، این واژه در سطوح پایین با واژه Critic هم معنی است و تنها هنگامی که منظور از این واژه تحلیل نقادانه باشد در حوزه معانی Critic قرار می‌گیرد.

فرهنگ آکسفورد

۱. برآورد کردن اندازه، کیفیت یا ارزش چیزی (آکسفورد، ۱۹۸۹: ۳۹)
- از این منظر، این واژه سطح مشترک معنایی با واژه Critic ندارد.

فرهنگ لانگ من

۱. قضاوت درباره شخصی یا موقعیتی که پس از تفکر دقیق در آن مورد انجام می‌شود.
۲. محاسبه ارزش یا بهای چیزی (لانگ من، ۲۰۰۶: ۳۹)
- از منظر فرهنگ لانگ من، این واژه سطح مشترک معنایی اندکی با واژه Critic دارد. هنگامی که در اولین تعریف به قضاوت اشاره می‌کند، به بخشی از معنای Critic اشاره می‌نماید.

فرهنگ امریکن هریتیج

۱. ارزش‌گذاری برای مالیات
۲. تنظیم مقدار مالیات یا ارزش چیزی
۳. مطالبه کردن مالیات یا زیبایی
۴. قضاوت کردن در مورد چیزی (امریکن هریتیج، ۲۰۰۱: ۵۱)
- از این منظر، این واژه هم سطح مشترک معنایی اندکی با واژه Critic دارد. تنها در چهارمین تعریف با یکی از تعاریف Critic هم معنی است.

assess

۱. برآورد کردن، ارزیابی کردن، مالیات بستن.
۲. بررسی کردن، سنجیدن.

judge

۱. قاضی، ۲. داور ۳. کارشناس، خبره ۴. حدس (همان: ۶۰۲)

judge

۱. قاضی، دادرس، داور

analyse

۱. تجزیه کردن ۲. بررسی کردن ۳. روانکاوی کردن (همان: ۳۲)

۲. داور (مسابقات یا اختلافات و غیره)

evaluate

۱. ارزیابی کردن، سنجیدن ۲. ارزشیابی (همان: ۳۷۱)

۳. خبره، شناس، دارای نظر صائب در چیزی

analyse

۱. تجزیه و تحلیل، فراکافت، فروگشایی

appraise

۱. ارزیابی کردن ۲. برآورد کردن ۳. ورنانداز کردن (همان: ۴۳)

۲. روانکاوی

اکنون به مطالعه و تحلیل معنای واژگان منتخب در فرهنگ لغات فارسی می‌پردازیم.

value

۱. برآورد کردن، سنجیدن (تعداد را)، ارزیابی، ارزشیابی

فرهنگ دهخدا

۲. به صورت شماره بیان کردن

نقد

۱. خرده‌گیری، نکته‌سنجی، سخن‌سنجی ۲. به‌گزینی
 ۳. سیم‌گزینی، سره‌گزینی ۴. نکوهش ۵. سره‌کردن
 - درم و دینار ۶. بهین چیزی برگزیدن ۷. آشکار کردن
 - عیب کلام را ۸. گزیدن مار (دهخدا، ۱۳۷۷ :
- ۲۲۶۵۶)

appraise

۱. ارزیابی کردن، برآورد کردن، ارزشیابی کردن

فرهنگ معاصر انگلیسی_فارسی

critic

۱. منتقد ۲. مخالف ۳. عیب جو، خرده گیر (باطنی، ۱۳۸۰: ۲۴۳)

assess

۱. تخمین زدن، برآورد کردن ۲. قیمت گذاشتن
- روی چیزی ۳. تعیین کردن (مالیات و ...)
۴. ارزیابی کردن، ارزشیابی کردن ۵. آزمودن، سنجیدن (همان: ۵۴)

با دقت در این معانی، متوجه می‌شویم که کلیه معانی در راستای عیب‌جویی هستند. از آنجا که "در نزد قدما، مراد از نقد معمولاً این بوده است که معایب اثری را بیان کنند و مثلاً در این که الفاظ آنچه وضعی دارد یا معنی آن برگرفته از اثر دیگری است و به طور کلی از فراز و فرود لفظ و معنی سخن گویند و این معنی از لغت نقد فهمیده می‌شود. زیرا نقد جدا کردن سره از ناسره است. توضیح اینکه در ایام باستان، پول کلا دو نوع بود :

ارزیابی

۱. عمل یافتن ارزش هر چیز ۲. تقویم (همان : ۱۸۲۸)

اگر به نقد با دیدگاه فرهنگ دهخدا بنگریم، یافتن ارزش چیزی، نوعی نقد است.

تحلیل

۱. فرود آمدن در جایی ۲. از هم گشادن چیزی را (همان : ۶۴۸۸)

اگر به نقد با دیدگاه گذشته گرا_که در بالا به آن اشاره شد_بنگریم، تحلیل، سطح مشترک معنایی با نقد ندارد. اما اگر با دیدگاه امروزی، که میشل فوکو کی از آن ها را ارائه کرده است، به نقد بنگریم، تحلیل هم نوعی نقد است : "کار نقد، آشکار ساختن مناسبات اثر با مؤلف نیست و نیز قصد ندارد که از راه متون، اندیشه یا تجربه‌ای را بازسازی کند، بلکه می‌خواهد اثر را در ساختار، معماری، شکل ذاتی و بازی مناسبات درونی‌اش تحلیل کند." (شمیسا، ۱۳۸۱ : ۲۵)

فرهنگ معاصر فارسی

نقد

۱. ارزیابی و بررسی بد و خوب چیزی (نقد کتاب) ۲. بررسی سود و زیان یا خوبی و بدی کاری (صدری افشار، ۱۳۸۱ : ۱۲۶۵)

داوری

۱. رسیدگی به سخن دو طرف دعوا برای تعیین درستی یا نادرستی ادعای مدعی ۲. حکمیت (همان : ۵۷۴)

ارزیابی

۱. عمل یا فرایند یافتن ارزش چیزی ۲. بررسی سود و زیان یا خوبی و بدی کاری (همان : ۸۳)

پول نقره (درم) و پول طلا (دینار). گاهی در دینار تقلب می‌کردند و به آن مس می‌آمیختند و در این صورت عیار طلا پایین می‌آمد. در روزهای نخست تشخیص مس ممزوج با طلا با چشم میسر نبود. البته بعد از گذشت مدتی، مس اندک اندک سیاه می‌شد. چنانکه حافظ فرموده است :

"خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد"

به سکه تقلبی زر مغشوش و ناسره و امثال این می‌گفتند، چنان که حافظ آورده است :

"یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود"

لذا در معاملات کلان، زر را به صراف عرضه می‌کردند تا درجه خلوص زر را مشخص کند. در بازار دکان‌های صرافی فراوانی بود. صراف با محکی که به سکه می‌زد، درستی یا نادرستی آن را مشخص می‌کرد و عیار آنرا می‌سنجید. لذا در مقام تشبیه، آثار ادبی را هم به طلا مانند کرده‌اند که ممکن است مغشوش باشد و نقاد آن ناخالصی‌ها را با محک نقد ادبی مشخص می‌کند." (شمیسا، ۱۳۸۱ : ۲۱)

بدین ترتیب، نقد در دوران گذشته به معنی نشان دادن نقاط ضعف بوده و معانی آمده در فرهنگ دهخدا هم با این پیش فرض نوشته شده است.

قضا

۱. فرمان، حکم ۲. قضاوت، داوری (همان : ۱۷۶۱۹)

از این منظر هنگامی که واژه قضا به معنی داوری به کار می‌رود، در حوزه معنایی نقد قرار می‌گیرد.

تحلیل

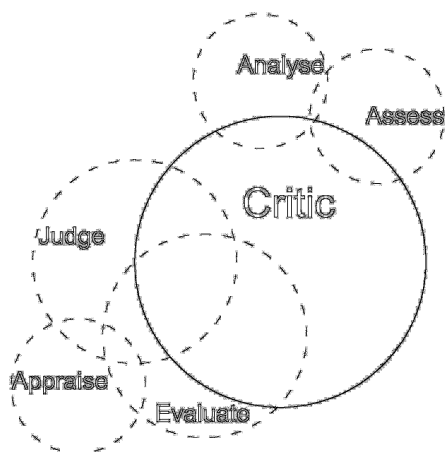
۵. واژه judge به معنی ابراز عقیده است و می‌تواند در هر حوزه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین سطح اشتراک معنایی زیادی با واژه Critic دارد.

۶. واژه analyse به معنای تجزیه کردن و مطالعه‌ی عناصر تشکیل دهنده چیزی می‌باشد و می‌تواند در مورد نقد یک اثر هنری هم کاربرد داشته باشد.

۷. واژه evaluate به معنای ارزشیابی است و در سطح بندی واژگان، در رابطه نزدیکی با critic قرار می‌گیرد.

۸. واژه appraise به معنای ارزشیابی است و در سطح بندی رابطه زیادی با critic ندارد و بیشتر مترادف واژه evaluate است.

۹. در مجموع می‌توان واژگان مرتبط با واژه Critic را در دیاگرام زیر سطح بندی کرد.



پی‌نوشت

1. Websters Third new international Dictionary(1981)
2. The Oxford Dictionary of Current English(1989)
3. Longman Dictionary of American English(2006)
4. The American Heritage Dictionary(2001)
۵. باطنی، محمدرضا و همکاران(۱۳۸۰)
۶. آریانپور کاشانی، منوچهر و همکاران(۱۳۷۷)
۷. دهخدا، علی اکبر(۱۳۷۷)

۱. مشکلات و بغرنجی‌های موضوعی را شناسایی و بررسی کردن (همان : ۳۵۰)

در مجموع می‌توان تحلیل متون فرهنگ دهخدا را برای این فرهنگ هم به کار برد.

نتیجه‌گیری

۱. واژه critic دارای حوزه کاربردی بسیار وسیعی است. چنانچه اظهارنظر، تفسیر، ارزشیابی، عیب‌جویی، داوری و تحلیل و بررسی یک اثر هنری را شامل می‌شود.

۲. در هر ۴ فرهنگ لغات انگلیسی به انگلیسی مورد استفاده در این پژوهش، واژه critic به طور خاص در مورد ادبیات و هنر استفاده شده است.

۳. مفهوم نقد در زبان فارسی، همه معانی نهفته در واژه Critic را شامل نمی‌شود. بلکه با توجه به تعاریف فرهنگ دهخدا و فرهنگ فارسی امروز، فقط بخشی از معانی واژه Critic_ که داوری و یافتن نقاط ضعف اثر است_ را شامل می‌شود. بنابراین می‌توان گفت به کار بردن واژه نقد، معادل واژه Critic جای تأمل بیشتری دارد.

از سوی دیگر تعارض بین کاربرد واژه نقد در فارسی و تعریف تخصصی آن در فرهنگ‌های فارسی را می‌توان این گونه انگاشت که اگرچه معنای این واژه در فرهنگ‌های فارسی هم پوشانی کاملی در مقابل واژه Critic ندارد، اما در حوزه‌های کاربردی و مصطلح، بیشتر معادل واژه Critic به کار برده می‌شود.

۴. واژه assess به معنی ارزشیابی و ارزش‌گذاری است و در حوزه محدودی به معنی تحلیل نقادانه به کار می‌رود. بنابر این سطح اشتراک معنایی کمی با واژه Critic دارد.

۸. صدری افشار، غلام حسین و همکاران (۱۳۸۱)

۹. از آنجا که این تحقیق در راستای تحقیق جامع تری انجام شده است، جنبه‌های ریشه‌شناختی واژگان مطرح شده در این تحقیق، در پژوهش‌های دیگری ارائه خواهد شد.

10. Michel Foucault

منابع

- آریانپور کاشانی (۱۳۷۷) منوچهر و همکاران "فرهنگ پیشرو آریانپور، انگلیسی_فارسی" دوره شش جلدی، نشر جهان رایانه، تهران.
- باطنی، محمدرضا و همکاران (۱۳۸۰) "فرهنگ معاصر انگلیسی_فارسی" ویرایش دوم، نشر فرهنگ معاصر، تهران.
- دانشپور، سید عبدالهادی (۱۳۸۴) "بررسی واژه‌شناختی گروه واژگان مورد استفاده در ادبیات تخصصی شهرسازی و معماری" طرح پژوهشی انجام شده برای معاونت پژوهشی دانشگاه علم و صنعت ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) "لغت نامه دوره پانزدهم جلدی" چ ۲ از دوره جدید، نشر دانشگاه تهران، تهران.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱) "نقد ادبی" نشر فردوس.
- صدری افشار، غلام حسین و همکاران (۱۳۸۱) "فرهنگ معاصر فارسی" یک جلدی، ویراست جدید، چ ۳، نشر فرهنگ معاصر، تهران.
- گات، بریس و دومینیک مک آیور لوییس (۱۳۸۴) "دانشنامه زیبایی‌شناسی" گروه مترجمان، ویراسته مشیت علایی، نشر فرهنگستان هنر، تهران.
- Longman Dictionary of American English (2006)_Longman Press_USA
- The American Heritage Dictionary (2001)_Fourth Edition_Dell Press_USA
- The Oxford Dictionary of Current English (1989)_Oxford Press_England
- Webster's Third new international Dictionary (1981)_Merriam_Webster inc._2 volume_USA